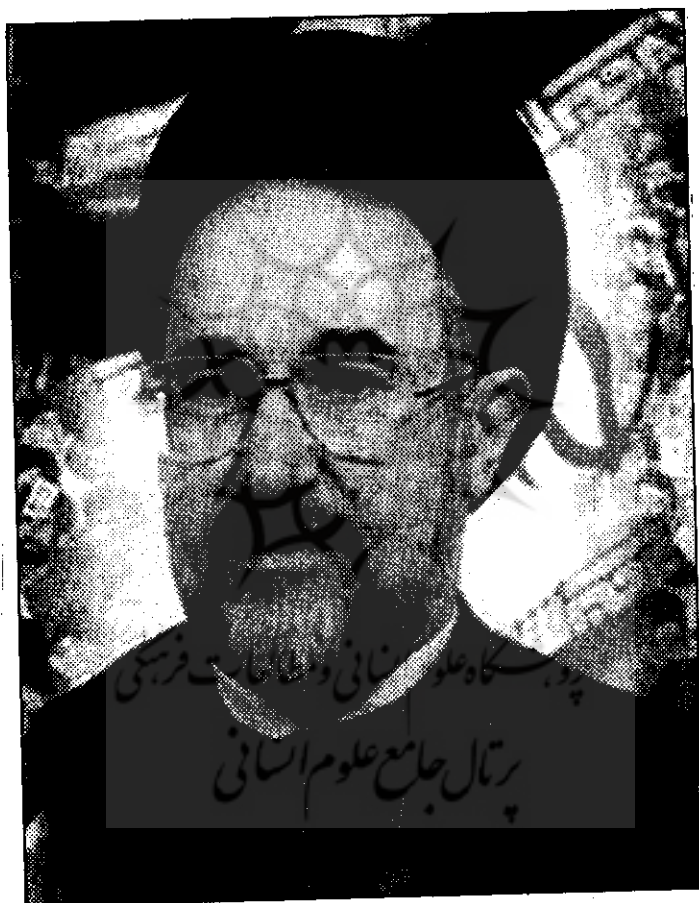


# روح ایرانی پیوند عرفان شرقی و عقل غربی



سخنرانی رییس جمهور خاتمی  
در دانشگاه فلورانس ایتالیا (۷۷/۱۲/۲۰)

## فهمیدن برآیند گفت‌و شنود است خانمها و آقایان! حضار محترم!

حضور در جمع دانشگاهیان همیشه برای من مطبوع و دلنشین است زیرا در جمع ایشان اغلب مدار امر بر "گفتن" و "شنیدن" و "فهمیدن" می‌چرخد. "فهمیدن" نتیجه گفتن و شنیدن است و این دو - گفتن و شنیدن - به اضافه دیدن مهم‌ترین فعالیت‌های جسمی، روانی و روحی انسان را تشکیل می‌دهند. آنچه از "دیدن" حاصل می‌شود، موجب گسترش دامنه دانایی و همچنین قوام و استواری "من" می‌شود. در حالی که ما با دیگران سخن می‌گوییم و از دیگران سخن می‌شنویم، دیدن از پایگاه "من" متحقق می‌شود و جهان و انسان متعلق بینایی و موضوع بینش "من" هستند. اما "گفتن" و "شنیدن" کوششی دوجانبه یا چند جانبه است. برای نزدیک‌تر شدن به حقیقت و دست‌یافتن به تفاهم، به این دلیل است که "دیالوگ" نه نسبتی با شکاکان دارد و نه از آن کسانی است که حقیقت را در چنگ و تصرف خویش می‌بندارند بلکه او چهره زیبا ولی پوشیده خود را به روندگان طریقتی می‌نماید که سالکان آن دست در دست سایر انسان‌ها و همگام و همراه دیگر آدمیان این راه را می‌پیمایند.

عبارت "گفت‌وگویی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها" که در واقع باید از آن به گفت‌و شنود تمدن‌ها و فرهنگ‌ها تعبیر کرد، مبتنی بر چنین تعریفی از حقیقت است و این تعریف الزاماً با تعاریف معروف حقیقت که در متون فلسفی از آن‌ها بحث کرده‌اند تغایر ندارد. "گفت‌وگویی تمدن‌ها" مستلزم "شنیدن" از سایر فرهنگ‌ها و تمدن‌هاست و اهمیت شنیدن از سایرین اگر بیشتر از گفتن نباشد، قطعاً کمتر نیست.

### عالم هنر و دین، عالم خطاب است

گفتن و شنیدن، مستلزم "مخاطبه" است. در "خطاب" و با "خطاب" است که "سخنی" گفته و شنیده می‌شود. انسان در چه موقع و مقامی مخاطب واقع می‌شود؟ به عبارت دیگر انسان در چه عالمی مورد خطاب قرار می‌گیرد؟ عالم علم، عالم خطاب نیست. علم کوششی است آگاهانه برای کشف روابط و مناسبات اشیا و به این دلیل سخن عالمانه از سطح خودآگاهی انسان فراتر یا فرورتر نمی‌رود؛ اما عالم هنر و عالم دین، عالم "خطاب" است؛ ما مخاطب اثر هنری هستیم و در دین، کلام الهی انسان را مورد خطاب قرار می‌دهد. به این دلیل است که زبان عرفانی و دینی با یکدیگر پیوندی اصیل و عمیق دارند و به این دلیل است که نخستین آثار هنری انسان نمونه "هنر مقدس" نیز محسوب می‌شود.

### انسان، مخاطب خداوند است

خطاب ای انسان بارها و بارها در "کتاب مقدس" و در قرآن کریم تکرار شده است و با این خطاب است که "فرد آدمی" به "شخص" تعالی می‌یابد.

گرچه کلمه شخص (PERSON) وقتی از جهت ریشه‌شناسی کلمه (ETYMOLOGICAL) مورد لحاظ واقع شود، با صورتی که بازیگران در تئاتر بر چهره خود می‌زدند هم‌ریشه است، اما نکته مهم این است که در نظریه خطاب دینی - البته وقتی که انسان مورد خطابات عام و شامل کلام الهی واقع می‌شود و نه آن هنگام که حکمی شرعی و قانونی اجتماعی به او تعلیم داده می‌شود - هیچ صورت و حیثیتی از صور روانی، اجتماعی و تاریخی وی مورد خطاب نیست. آنچه مخاطب است عبارت است از جوهر حقیقی، غیر تاریخی و واحد انسان و به این خاطر است که ادیان الهی در گوهر و

ذات خود اختلاف ندارند و اختلافات به شرایع و احکام و مقرراتی که ناظر به زندگی اجتماعی و حقوقی انسان‌هاست بازمی‌گردد. حال باید پرسید این "شخص" که مورد "خطاب" واقع می‌شود کیست؟

بخش بزرگی از کوشش فیلسوفان از آغاز تاکنون صرف پاسخ گفتن به این پرسش شده است. آن‌ها کوشش کرده‌اند توضیح دهند چگونه و از چه طریقی می‌توان شخص انسان را شناخت؟ شناخت نفس به نحو مطلق، و این مسأله که هر کس خود را بشناسد و به اصطلاح به "خودآگاهی" برسد، دو پاره عمده این تحقیق فلسفی را تشکیل می‌دهد.

### جان شرقی، عقل غربی

داستان پرچاذه انسان‌شناسی (ANTHROPOLOGY) فلسفی و ماجرای "معرفت نفس" و "خودشناسی"، چند شب طولانی از هزار و یک شب تاریخ فلسفه است. بعضی از این قصه‌ها در شرق و بعضی دیگر در غرب سروده شده است، اما نکته مهم این است که قصه‌های شرقی جانب شرقی وجود و جوهر انسان را توضیح می‌دهند و قصه‌های غربی جانب غربی وجود او را. انسان ملتقای مشرق جان و مغرب عقل است، انکار هر بخش از وجود انسان، فهم ما را از معنای وجودی او، ناقص و نارسا می‌کند.

### راهی فراسوی اصالت فرد و اصالت جمع

در فهم معنای "شخص" نباید در دام اصالت فرد (INDIVIDUALISM) یا اصالت جمع (COLLECTIVISM) فرو غلتیم؛ گرچه نظریه متفکران مسیحی زمینه‌ساز تولید مفهوم مدرن "فرد" شده است. اما این سخن نباید به معنی ارتباط طبیعی میان این دو نظریه تلقی شود. همچنان که به نظر من، توجه عمیق به معنای "شخص" به‌عنوان مخاطب کلام قدسی، نسبتی با شخص‌گرایی (PERSONALISM) نیز ندارد. البته همه گفته‌اند که در جامعه مدرن، این فرد انسان است که ملاک و محور همه نهادها، قوانین و مناسبات اجتماعی قرار می‌گیرد و حقوق مدنی و حقوق بشر در واقع حقوق همین "فرد" است. از طرف دیگر جمع‌گرایی (COLLECTIVISM) که در مقابل (INDIVIDUALISM) مطرح شده است در حقیقت از تکثیر همین مفهوم فرد حاصل شده است و لذا مبنای فلسفی هر دو یکی است و به این دلیل ما از موضع حکم معنوی خود، تعارض میان

### خطاب ای انسان بارها و

### بارها در "کتاب مقدس" و

### در قرآن کریم

### تکرار شده است و با این

### خطاب است که فرد آدمی

### به "شخص" تعالی می‌یابد.



# عارفان مسلمان انسان را یک عالم می‌دانند. اصالت انسان نه به دلیل فردیت اوست و نه به دلیل جمعیت او. اصالت انسان به خاطر این است که او و فقط اوست که مخاطب صدای قدسی است

لیبرالیسم فردگرایانه با سوسیالیسم جمع‌گرایانه را سطحی و عارضی می‌دانیم. نظریه "مشخص" با بیان عرفانی - اسلامی به خوبی قابل تفسیر و توجیه است. عارفان مسلمان انسان را یک عالم می‌دانند. اصالت انسان نه به دلیل فردیت اوست و نه به دلیل جمعیت او. اصالت انسان به خاطر این است که او و فقط اوست که مخاطب صدای قدسی است. با این خطاب است که جان او تعالی می‌یابد و با تعالی جان او، جهان و از نیز جهانی عادلانه و انسانی می‌شود.

## زلزله مدرنیته

هر کس سلوکی ولو کوتاه در سیر فلسفه از آغاز تاکنون بکند، به وضوح حرکت دایمی متفکران را از قطب افراط به قطب تفریط مشاهده می‌کند. آخرین حلقه از این حلقه‌ها مدرنیته است. کلمه مدرنیته که گویا مدرن‌ترین اصطلاح از گروه کلماتی است که از ریشه MODERNUS لاتینی ساخته شده‌اند، ظاهراً نخستین بار در قرن ۱۹ به کار رفته است، اما ریشه این کلمه ۱۵ قرن سابقه استعمال دارد و فقط در قرن ۱۹ و ۲۰ است که این کلمه شامل مفاهیم متعددی نظیر مفاهیم فلسفی، هنری، علمی، تاریخی و اخلاقی می‌شود. وجه جامع همه این مفاهیم عبارت است از زلزله‌ای که در ارکان وجود و تفکر انسان در اواخر قرون وسطی اتفاق افتاد. زلزله‌ای که مدار حرکت انسان و جهان را عوض کرد. انسان و جهان (تا آن جا که متأثر از افکار انسان است) در روزگار ما، نتیجه مدار "مدرن" پس از قرون وسطی است. این مدار نو در آن زمان‌ها "مدرن" نامیده می‌شود و امروزه ما آن را رنسانس می‌خوانیم. رنسانس حادثه‌ای است که ایتالیا در تحقق آن نقشی تعیین‌کننده دارد و با این که تعداد بسیار زیادی کتاب و مقاله در توضیح و تشریح آن حادثه عظیم نوشته‌اند، اما همچنان این نیاز وجود دارد که فیلسوفان و مورخان و دانشمندان در این باره فکر کنند و سخن بگویند.



چشم‌انداز ایران شماره ۴

## رنسانس و نوسازی دینی

رنسانس - همچنان که بعضی از متفکران گفته‌اند - تنها خواستار تجدید حیات فرهنگ یونان نبود، آن چه مقصد اصلی رنسانس بود عبارت بود از مطرح کردن دین با زبانی تازه و فکری جدید. رنسانس انسان دینی را به شکلی تعریف می‌کرد که به جای عزلت گزیدن از جهان به قصد تحقیر و سرکوب آن، به آن روی آورد. وجود انسان دینی مورد قبول رنسانس، بر جهان گشوده است؛ چنان که جهان نیز آغوش خود را بر او می‌گشاید و گشایش و گشودگی متقابل جهان و انسان اصلی‌ترین نکته رنسانس است که با لذات حادثه‌ای است دینی و برای حفظ و اصلاح و اشاعه دین و نه ضد و مخالفت آن؛ اما این حادثه عظیم در ادامه سیر تاریخی خود، سرنوشتی کاملاً مغایر با نیت اولیه خود پیدا کرد. گشایش جهان، تبدیل به قهر و غلبه و سلطه بر آن شد. قهر و غلبه‌ای که محدود به طبیعت نماند و آتش آن دامن جوامع انسانی را نیز گرفت. آن چه بعدها در تاریخ اجتماعی و سیاسی اروپا استعمار نام گرفت، نتیجه تسری نسبت سلطه‌جویانه انسان از طبیعت و علوم طبیعی به انسان و علوم انسانی است و از این جاست که نمی‌توان بدون اتخاذ موضعی انسانی و اخلاقی، ماجرایی مدرنیته را ملاحظه و مطالعه نمود.

## نقد مدرنیته از زاویه‌ای دیگر

انتقاد از مدرنیته از موضع و زاویه‌ای که من مطرح می‌کنم، عمیقاً با آنچه منتقدان معروف آن، مخصوصاً در حوزه فلسفه مطرح کرده‌اند، تفاوت دارد. کسی که می‌خواهد شاخه‌ای از یک درخت را اره کند نباید شاخه‌ای را که خود روی آن ایستاده است، قطع کند.

نحوه انتقاد بعضی از متفکران فیلسوف روزگار ما از مدرنیته، درست شبیه مثالی است که بیان کردم. ایشان با نفی هرگونه حجیت و مرجعیت عقل، آن را یا به سلاحی تبدیل می‌کنند که همه چیز را درهم می‌شکنند و از جمله خودش را یا آن را به سلاحی کند و زنگ زده و فرسوده تبدیل می‌کنند که فقط می‌تواند ارزش موزه‌ای داشته باشد. بدون حجیت عقل و البته بدون شناخت حدود آن، نمی‌توان از عقل به مثابه سلاحی انتقادی استفاده کرد. انتقاد خرد محض که فصلی جدید در فلسفه غربی گشود و می‌تواند به معنی انتقاد خرد محض از چیزها و مفاهیم و همچنین انتقاد از خرد محض باشد، وقتی امکان تحقق می‌یابد که خرد دارای حجیت باشد. بدون حجیت عقل، که البته باید در جای و وقت مناسب در باب آن به دقت و تفصیل سخن گفت و مخصوصاً باید در باب نسبت آن با سلطه و اقتدار بحث نمود - نمی‌توان از حیاتی‌ترین مسایل سیاسی نظیر حقوق بشر، صلح، عدالت و آزادی تصویر و تصویری درست داشته باشیم و در راه استقرار آن بکوشیم. البته این سخن به معنی دعوت به عقل‌گرایی (RATIONALISM) و لوگوس‌تریزم اروپایی قبل از پست مدرنیسم نیست. اروپا چون خود مبدأ و منشأ عقلانیت جدید بوده است، مسؤلیت بیشتری - به نسبت دیگران - درباره نقادی آن عقلانیت و چاره‌اندیشی برای پرهیز از عواقب مخرب آن دارد. اروپا که خود بزرگترین قربانی تکیه بی‌انتهای بر عقلانیت است، امروز به دست متفکران و فیلسوفان خود، مشغول سلب هر نوع اعتبار و حیثیت از عقلانیت خویش است.

## جایگاه شرق در حل بحران مدرنیته

شرق (ORIENT) که حتی از جهت ریشه لفظ به معنی جهت دادن و نظم بخشیدن است، می‌تواند در یک گفت‌وگو و مفاهیم تاریخی، اروپا و آمریکا را به تعادل، آرامش و تأمل فراخواند و در نتیجه به استقرار صلح و امنیت و عدالت کمک کند. این تعادل و آرامش اگر عمیقاً به معنای شرقی کلمه فهمیده شود، فراسوی دو جهت "دیونیزیوسی" و "آپولونی" فرهنگ غرب است. عصر روشنگری - عصر آپولونی است و رمانتیسم جهت مقابل حرکت این آونگ است. قرن آینده باید قرن رجوع به یک نوع معنویتی باشد که انسان شرقی در کسب آن، تجربه‌های چند هزارساله دارد. نشاط و حیات فرهنگ اروپا مدیون نگاه انتقادی این فرهنگ به همه چیز و من جمله به خود این فرهنگ است؛ اما اکنون زمان آن فرا رسیده است که اروپا یک گام دیگر به جلو بردارد و خود را از چشم دیگری ببیند. این البته نه به معنی چشم‌پوشی از میراث عظیم فرهنگ و تمدن اروپایی است و نه به معنی دعوت به یک نوع تاریک‌اندیشی (OBSCURANTISM) بلکه تشویق این فرهنگ است به کسب تجربه‌های تازه و شناخت دقیق‌تر جغرافیایی فرهنگی جهان.





آینده ما از یکدیگر قابل تفکیک نیست. چون گذشته ما را از یکدیگر نمی‌توان تفکیک کرد. همین امروز نظریات افلاطون، ارسطو، قلوپطین و از دوره جدید دکارت، کانت، هگل و ویتکنشتاین در مدارس فلسفی ما در کنار آرای گنندی و فارابی و ابن‌سینا و سهروردی و ملاصدرا تدریس می‌شود.

اگر امروز تمدن‌های بزرگ آسیایی خود را در آینه غرب می‌بینند و از طریق غرب یکدیگر را می‌شناسند، در گذشته نه چندان دور، اسلام آینه غرب بوده است. آینه‌ای که گذشته غرب و موارث فکری و فرهنگی او را به خود نشان می‌داد.

### غرب با چه جریان‌هایی باید گفت و شنود کند؟

اگر "گفت و گو" نه یک انتخاب بلکه یک ضرورت برای فرهنگ ما و غرب است. پس غرب باید کوشش کند با نمایندگان اصیل فکر و فرهنگ اسلامی سخن بگوید؛ وگرنه گفت و گوی غرب با غرب‌زدگان که در واقع وجود ناقص و ابتری از خود غرب هستند، نه تنها دیالوگ نیست بلکه حتی مونولوگ نیز نمی‌تواند بود. گفت‌وگوی عمیق، دقیق و متفکرانه غرب با تمدن اسلامی می‌تواند برای بعضی از مشکلات بسیار جدی جهان، راه‌حل‌های عادلانه انسانی و عملی بیابد. بحران در خانواده، بحران در ارتباط بین انسان و طبیعت، بحران اخلاقی در باب بعضی پژوهش‌های علمی و مسایل فراوانی از این دست می‌تواند و باید از زمره مطالب مورد مباحثه اسلام و اروپا شمرده شود.

### آن چه مقصد اصلی رنسانس بود

### عبارت بود از مطرح کردن دین

### با زبانی تازه و فکری جدید.

### رنسانس انسان دینی را

### به شکلی تعریف می‌کرد که

### به جای عزلت گزیدن از جهان

### به قصد تحقیر و سرکوب آن، به

### آن روی آورد.

"گفت و گو" از آن روی مطلوب است که مبتنی بر آزادی و اختیار است. در گفت‌وگو نمی‌توان هیچ فکری را به طرف مقابل تحمیل کرد. در "گفت‌وگو" به وجود مستقل و حیثیات فکری، اعتقادی و فرهنگی مستقل طرف "گفت‌وگو" باید احترام گذاشت. فقط در این صورت است که "گفت‌وگو" مقدمه‌ای برای صلح، امنیت و عدالت خواهد بود.

در این میان "گفت‌وگو" با ایران امتیازی خاص دارد. ایران از طرفی با اروپا همسایه است و از طرفی دیگر با آسیا، به این خاطر ایران ملتقای فرهنگ شرق و غرب است. چنان‌که انسان ملتقای مغرب عقل و مشرق جان است. قلب و ذهن ایرانی مظهر تعادل، محبت و مداراست؛ از این رو ایرانیان هوادار "گفت‌وگو" و طرفدار عدالت صلح هستند.

### شرق باید طرف گفت و شنود باشد نه موضوع مطالعه

در شرق‌شناسی، مشرق موضوع شناخت (OBJECT) است و نه طرف گفت‌وگو. برای تحقق گفت‌وگوی واقعی، میان تمدن‌ها لازم است که شرق به جای این که موضوع شناخت (Object) باشد به شریک بحث و طرف مکالمه تبدیل شود. این گام بسیار مهمی است که باید اروپا و آمریکا برای تحقق طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها بردارند. این دعوت البته یک طرفه نیست. ما نیز به‌عنوان ایرانی و مسلمان و آسیایی باید گام‌های بزرگی در جهت شناخت واقعیت غرب برداریم. این شناخت، ما را در بهبود بخشیدن و سامان دادن به نحوه زندگی اقتصادی و اجتماعی خود کمک خواهد کرد و البته برداشتن چنین گام‌هایی چه از جانب ما و چه از جانب اروپا، مستلزم خصیصه‌ای اخلاقی و روانی است که در اروپا برای نخستین بار توسط ایتالیایی‌ها شناخته شد و گسترش یافت.

### تسامح یک مفهوم شرقی است

مورخان دوره رنسانس تصریح کرده‌اند که ارتباط مستمر ایتالیایی‌ها با یونان و دنیای اسلام موجب پیدایش "تسامح" در این قوم گردید. ایتالیایی‌ها از زمان جنگ‌های صلیبی با فرهنگ و تمدن مسلمانان آشنا شده بودند و آن را تحسین می‌کردند. این شناخت و اعجاب از فرهنگ و تمدن بیگانه، بزرگترین علت برای گسترش روحیه و نظریه تسامح در بین ایتالیایی‌ها شد. یکی از بازی‌های طنزآمیز تاریخ این است که همین مفهوم تسامح که خود برگرفته از مسلمانان است و بر اثر آشنایی با ایشان برای اروپایی‌ها حاصل آمده، در زمان ما به‌عنوان یک توصیه اخلاقی و سیاسی از جانب اروپاییان برای مسلمانان مطرح می‌شود. نشان تأثیر واضح "ادب" اسلامی در پیدایش روحیه تسامح در میان اروپاییان از طریق ادبیات اروپا به‌خوبی قابل شناسایی است. نمایشنامه بسیار معروف نویسنده آلمانی لسینگ LESSING به‌نام "ناتان حکیم" که خود متخذ از صد داستان قدیم ایتالیایی CENTO NOVELLE ANTICHO است، به‌خوبی این مطلب را بیان می‌کند. تأثیر فکر و فرهنگ اسلامی بر فرهنگ ایتالیایی و اروپایی اختصاص به مسأله تسامح ندارد. هیچ تمدنی حق ندارد سهم سایر تمدن‌ها را به نفع خود مصادره کند یا مساهمت یک تمدن را در تاریخ بشری انکار کند. گذشته از اثر فلسفه و کلام و هنر مسلمانان در اروپا، آن چه موجب تلطیف روح و تهذیب اخلاق اروپاییان شده است، ادبیات بسیار غنی و گسترده اسلامی است. شاید یک نمونه مثال زدن آن تأثیر "ابن عربی" عارف بزرگ اسلامی، بر "دانته" است که خوشبختانه محققان بزرگ اروپایی، مفصلاً در این باره سخن گفته و آن را تشریح کرده‌اند.

### جهان اسلام و اروپا آینه یکدیگرند

صحت از گذشته تاریخی، بدون نگاه به آینده، فقط می‌تواند یک تفنن علمی تلقی شود. در حالی که برای کمک به جوامع انسانی و بهبود وضع جهان، لازم است ببینیم وضع کنونی ارتباط کشورهای آسیایی و مخصوصاً مسلمانان با اروپا چگونه است؟ چرا می‌گوییم مخصوصاً مسلمانان؟ چون اسلام همسایه دیوار به دیوار اروپاست و همسایگی ملت‌ها، برعکس همسایگی افراد، امری اختیاری نیست. ملت‌ها نمی‌توانند همسایگان خود را انتخاب کنند. بنابراین علاوه بر دلایل اخلاقی، فرهنگی و انسانی، به حکم ضرورت تاریخی و جغرافیایی، اسلام و اروپا چاره‌ای جز شناخت بهتر و دقیق‌تر از یکدیگر و سپس اقدام برای بهبود روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود با یکدیگر ندارند.